

دختر بچه ی سرباز

نویسنده : مارک الیسون
مترجم : آصفه کامرانی

کسی را کشتم.» مرد به جرم تلاش برای فرار از گروه مسلح به اعدام محکوم شده بود، گریس را به عنوان جلاذ او انتخاب کردند.

«ابتدا چشمش را با یک کهنه کثیف پوشاندم بعد با یک باتوم چوبی کارش را تمام کردم. فقط یک دقیقه طول کشید.»



گریس از نزدیک با مجازات فرار آشنا بود. اکنون اعتراف می کند که گاه از خودمی پرسد، آیا فرار کردن به خطرش می ارزید.

❖ ارتش شورشی جوزف کنی بیش از ۳۰،۰۰۰ کودک را ربود، تا سوخت دو دهه مبارزه با دولت را تامین کند.

با تشکر از کمپین ننگین ۲۰۱۲ KONY، در حال حاضر می دانیم که ارتش شورشی جوزف کنی بیش از ۳۰،۰۰۰ کودک را ربود. یک چهارم دختر تا سوخت دو دهه مبارزه با دولت را تامین کند. ما شنیده ایم که این پسران و دختران که بعضی از آنها تنها شش سال داشتند، چگونه مورد ضرب و شتم و تجاوز قرار گرفته و مجبور به غارت و کشتن افراد می شدند. اما پس از مصاحبه با بیش از ۴۰ سرباز زن سابق در سال ۲۰۱۱، من می توانم به شما بگویم که این تمام داستان نیست.

قرار بود زندگی پس از فرار از ارتش مقاومت برای گریس آسان تر شود. ولی جنگ تنها نیمی از داستان اوست.

او به عنوان یک کودک ربوده شد و بیش از نیمی از زندگی خود را در اوگاندا و در ارتش مقاومت^۱ LRA سپری نمود. در آن زمان، به او تجاوز شد و مجبور به کشتن فرد متجاوز گشت. اما در سال گذشته پس از بازگشت به خانه، آن کودک سرباز سابق اکنون باید به نبرد فقر و بدنامی می رفت.

او می گوید: «من فقط ۱۶ سال داشتم که برای اولین بار



^۱ - ارتش مقاومت خدا Lord's Resistance Army

یک گروه شبه نظامی اوگاندایی با ایدئولوژی مسیحی است که هدف خود را براندازی حکومت در اوگاندا و استقرار حکومت دینی بر مبنای ده فرمان اعلام کرده است. برخی از فرماندهان ارتش مقاومت پروردگار از جمله جوزف کونی، رهبر این گروه، به اتهام ارتکاب جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت، تحت تعقیب دیوان بین المللی کیفری قرار دارند. این گروه در سال ۱۹۸۸ در شمال اوگاندا تشکیل شد اما یک دهه قبل، در پی سرکوب های نظامی دولت به شمال شرق جمهوری دموکراتیک کنگو نقل مکان کرد.



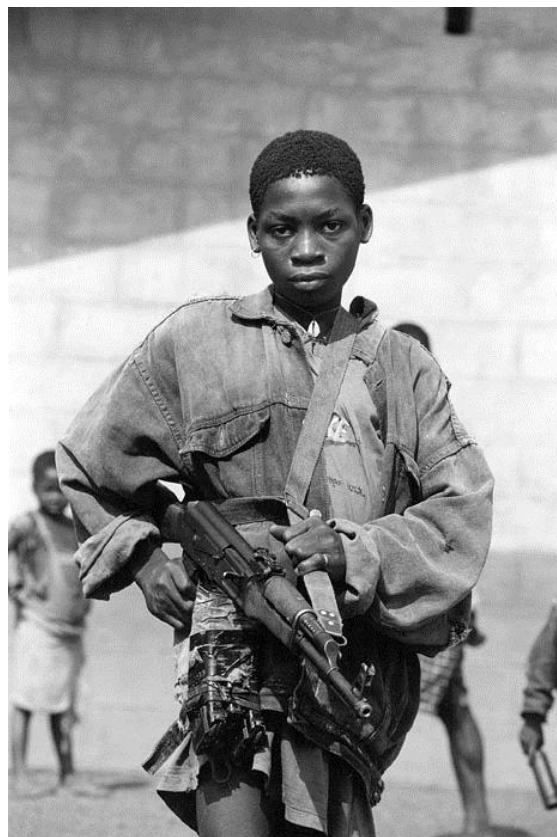
گریس و دیگر کودکان مجبور بودند با کیسه های سنگین غلات به روی دوششان رژه برونند. تمام راه را تا همسایگی سودان یعنی جایی LRA در آن اردوگاه های آموزشی داشت، رژه رفتند. در اردوگاه گریس و دیگر سربازان رژه رونده به گردانشان پیوستند. او می گوید چند روز اول سخت ترین روزها بود، گریس دلش برای خانه، خانواده، دوستان و مدرسه اش تنگ شده بود.

گریس به عنوان "همسر" به یک فرمانده داده شد و به همراه باقی گردان تحت تعلیمات دشوار نظامی قرار گرفت. تمام مدت تلاش میکرد که فرار کند و حتی گاهی اوقات هم به خود کشتی فکر می کرد. شوهر گریس که از او مسن تر بود و او را به شدت آزار می داد، پس از مدتی در یکی از درگیری ها کشته شد.

پس از مدت کوتاهی گریس با سیمون آشنا شد، او فرمانده یکی از گردان های اوگاندا بود. سیمون هم در نوجوانی ربوده شده بود. گریس می گوید: «من فکر می کنم که خدا ما را با یکدیگر آشنا کرد، او قول داد که همیشه از من مراقبت می کند. ما ۱۰ سال است که با هم هستیم. وقتی با او آشنا شدم پس از سالها احساس شادی می کردم.»

در اواسط سال ۲۰۱۴ همه چیز از هم پاشید. سیمون به جرم کمک کردن به یک سرباز فراری متهم شده بود و باید محاکمه می شد. گریس می گوید: «من می دانستم محاکمه سیمون به چه معنا است آنها آنقدر سیمون را کتک می زنند تا بمیرد.»

گریس به خاطر می آورد که در داخل چادر کوچکشان در اردوگاه، در حالیکه زانوهایشان را به یکدیگر چسبانده بودند، نقشه فرار را در گوش سیمون زمزمه می کرد.



❖ بزرگترین تصور اشتباه در مورد کودکان سرباز اوگاندایی این است که رنج آنها با فرار از LRA به پایان رسید.

بزرگترین تصور اشتباه در مورد کودکان سرباز اوگاندایی این است که رنج آنها با فرار از LRA به پایان رسید. در سال ۱۹۹۹ گریس تنها ۱۴ سال داشت که از خانواده اش جدا شد. گریس می گوید: «وقتی بیدار شدم یک چراغ قوه روی صورتم بود. سربازان اسلحه را به سمت ما گرفتند و گفتند از رخت خواب بیرون بیایم. آنها از من پرسیدند که پدر و مادرم کجا هستند؟ اما من بعداً متوجه شدم که آنها قبلاً فرار کرده بودند.»

❖ گریس و دیگر کودکان مجبور بودند با کیسه های سنگین غلات به روی دوششان رژه برونند



نه تنها قربانی کودک ربایی بود بلکه قربانی زمانبندی نامناسب نیز گردید.

از آنجا که LRA از شمال اوگاندا در سال ۲۰۰۶ بیرون رانده شده بود و سیل عظیم سربازان بازگردانده تا سال ۲۰۱۴ کاهش یافته بود، بودجه ی دولتی و حقوق بشری مخصوص بازگشتگان نیز به پایان رسیده بود.

❖ **زنانی که در طول جنگ یا بلافاصله پس از اتمام آن بازگشته بودند به مدت ۶ ماه از امکانات سازمان استفاده کردند، اما گریس پس از یک هفته از GUSCO بیرون رانده شد.**

زنانی که در طول جنگ یا بلافاصله پس از اتمام آن بازگشته بودند به مدت ۶ ماه از امکانات سازمان استفاده کردند، اما گریس پس از یک هفته از GUSCO بیرون رانده شد. اکثرا یک بسته ۱۰۰ دلاری نیز در هنگام خروج دریافت می کردند اما به گریس فقط یک تشک، یک ملحفه و پشه بند داده شد. لوسی لپوتی که یک افسر ارشد دولت اوگاندا و همچنین مسؤل کمیسیون عفو سربازان بود، به گریس گفت تو بسیار خوش شانس هستی که توانستی یک هفته در GUSCO بمانی.



کمیسیون پیاده سازی قانون عفو کشور در سال ۲۰۰۰ اقدام به کمک به سربازان بازگردانده شده کرده بود. اما گریس می گوید: «من می دانم برخی از مردم تنها به مدت

گریس قادر به دیدن صورت سیمون در تاریکی نبود او نمی دانست که سیمون پس از شنیدن نقشه، چه واکنشی نشان می دهد. صبح روز بعد، وقتی که بیشتر سربازان پاسگاه، محل های گشت و نگهبانی خود را ترک کرده بودند؛ سیمون و گریس به همراه فرزندانشان از اردوگاه فرار کردند.

آنها تا هنگام غروب راه رفته بودند و بخشی از مسیر را پشت سر گذاشته بودند که توسط اعضای گروه مسلح Seleka^۲ محاصره شدند. Seleka از سیمون خواست که به آنها بپیوندد و برای آنها مبارزه کند. اما سیمون نپذیرفت. آنها سیمون و خانواده اش را برای چند هفته در زندان نگه داشتند. سپس با ارتش ایالات متحده تماس گرفتند و گریس و خانواده اش پس از ۱۶ سال به اوگاندا بازگردانده شدند.

بازگشت

سیمون به مرکز بازپروری مخصوص مردان منتقل شد و گریس و فرزنداناش جلوی درهای آهنین سازمان حمایت از کودکان گالا (GUSCO) رها شدند.

GUSCO سازمان غیر دولتی ست که در سال ۱۹۹۴ تاسیس گشته. مرکزی که خدمات بهداشتی، آموزشی و مشاوره به بازگشتگان ارایه می دهد تا به اسکان دوباره آنها یاری رساند و حضور دوباره آنها در جامعه را ممکن سازد.

گریس هرگز شبیه دیگر سربازان بازگردانده شده نبود. ظلم هایی که به او شده بود دو برابر دیگر سربازان بود او

^۲ - از گروه های ائتلافی شورشی آفریقای مرکزی

سه روز در آنجا ماندند زیرا در حال حاضر این مرکز محدودیت های مالی بسیاری دارد» لوسی لپوتی که شخصا موضوع گریس را مورد ارزیابی قرار داده بود اعتقاد دارد، گریس باید حداقل سه ماه در GUSCO می ماند. او همچنین می گوید: «من گریس را ارزیابی کردم. او حالش خوب نیست. زیاد قوی نیست و از نظر ذهنی مشوش است. اما او زمانی به سازمان آمد که هیچ بودجه ای در کار نبود. اگر ۱۰ سال پیش آمده بود، می توانستیم به او کمک کنیم.»

گریس می گوید او نزدیک به یک سال است که همچنان منتظر وعده های آموزشی مرکز GUSCO است. دیگر سربازان بازگشتی هم وضعیت بهتری نداشتند زیرا آنها هم می گویند که دوره های آموزشیشان پس از مدت زمان کوتاهی به خاطر بودجه بسیار محدود قطع شده بود.

گریس می گوید که از این وضعیت اصلا احساس خوبی ندارد چون هستند افرادی که از کمک های این مرکز بهره مند شده اند ولی او و دیگر سربازان همچنان در انتظار کمک هستند. گریس مجبور بود زندگی اش را بدون هیچ بودجه و کمکی ادامه دهد.

بدنام سازی

پس از آزادی سیمون هنگامی که گریس و سیمون مجدداً به یکدیگر رسیدند؛ خانواده سیمون در کیتگوم به گرمی از آنها استقبال کردند. اما طولی نکشید که او باید خود را برای بدنامی گسترده تری در جامعه آماده می کرد. او به محض ورود به بازار، متوجه می شد که زنان بایکدیگر پیچ می کنند و با انگشت او را به یکدیگر نشان می دهند و زیر گوشش زمزمه می کردند: «تو هنوز یک سرباز وحشی هستی.» این بدنامی پس از مدتی گریبان

گیر فرزندان گریس هم شد. گریس یک روز را بخاطر دارد که فرزندانش را در حالیکه داشتند در خیابان، کتک می خوردند و جیغ می زدند، یافته بود و به دادشان رسید.

زن همسایه به گریس گفت: «بچه های شما از جنگ آمده اند و بچه های ما را خواهند کشت.» کلمات خیلی زود به عمل تبدیل شدند، همسایه ها مرغهای گریس را کشتند. گریس و سیمون می دانستند که زمان آن رسیده که جابه جا شوند. هنگامی که در GUSCO مستقر بودند به او هشدار داده بودند که ممکن است در آینده با چنین برخوردهایی روبرو شود.

گریس می گوید: «خیلی غمگین بودم. من داوطلبانه به جنگ نرفته بودم. این کلمات مرا آزار می دهد اما تلاش می کنم نادیده بگیرمشان. چون دنیا همین است. این قسمتی است که خدا برای من در نظر گرفته بود. به همین سادگی.»

گریس و سیمون تصمیم گرفتند زندگی خود را در منطقه جنوب نوایا جایی که هیچکس گذشته آنان را نمی داند، ادامه دهند. آنها توانستند بالاخره بعد از مدتها زندگی ای در صلح داشته باشند. اما ادامه زندگی هنوز سخت است.

منبع

Tales from Uganda's female former child soldiers

Marc Ellison

۱۴ Jan ۲۰۱۶

<http://www.aljazeera.com>

